اخلاق در حوزه

عقبات قیامت

آیت‌الله تألهی همدانی رحمه‌الله

قال تعالی:﴿إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُودٌ وَإِنَّهُ عَلَى ذَلِكَ لَشَهِيدٌ وَإِنَّهُ لِحُبِّ الْخَيْرِ لَشَدِيدٌ﴾[1] به‌درستی که انسان نسبت به پروردگار خود ناسپاس است و همانا انسان به این کفران و ناسپاسی گواه است و قطعاً انسان محبت شدیدی به زندگانی و مال دنیا دارد.

قال الله تعالی: ﴿الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَى أَفْوَاهِهِمْ﴾[2] دهن‌ها مهر می‌شود. یکی از مواقف قیامت ، این موقوف است که بر زبان‌های معصیت‌کاران و مجرمین مهر زده می‌شود و دست‌ها، پاها و تمامی اعضا و جوارح برآنچه در دنیا عمل کرده‌اند ،شهادت می‌دهند.

﴿لِمَ شَهِدْتُمْ عَلَيْنَا قَالُوا أَنْطَقَنَا اللهُ﴾؛[3] گویند به اعضا و جوارح که چرا بر ضرر ما شهادت دادید؟ پاسخ دهند: ما را آن خدایی که گویاکننده همه چیز است، ناطق کرد؛ همان خدایی که در زبان که پارچه گوشتی است، قوه نطق و تکلم قرار داده، می‌تواند درسایر اعضا و جوارح هم قرار دهد.

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَ أَيْدِيهِمْ وَ أَرْجُلُهُم بِمَا كَانُواْ يَعْمَلُونَ﴾؛[4] حق‌تعالی از نهایت لطف و مهربانی، شهدا و گواهانی قرار داده، تا بلکه بنده حیا و شرم کند و گناه نکند. اعضا و جوارح شهادت می‌دهند و مکان شهادت می‌دهد؛ لذا مستحب است، نماز در امکنه مختلف اقامه شود.

در روایت آمده است: سَأَلَ أَبُوكَهْمَسْ أَبَاعَبْدِاللهِ عليه‌السلام فَقَالَ: يُصَلِّي الرَّجُلُ نَوَافِلَهُ فِي مَوْضِعٍ أَوْ يُفَرِّقُهَا؟ قَالَ: لَابَلْ هَيْهُنَا وَ هَيْهُنَا فَإِنَّهَا تَشْهَدُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ[5]. ابوکهمس از حضرت اباعبدالله عليه‌السلام سؤال کرد عرض نمود: آیا شخص نمازهای نافله‌اش را در یک جا بخواند یا آنها را توزیع و تفریق بین اماکن نماید؟ حضرت فرمودند: در یک جا نخواند؛ بلکه آنها را آنجا و آنجا بخواند؛ یعنی بین اماکن توزیع نماید؛ زیرا این اماکن روز قیامت به‌نفع او شهادت می‌دهند.

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا﴾[6] ای ما عمل علیها من خیر او شر؛ امروز زمین خبر می‌دهد، به آنچه آدمیان از خیر و شر کرده باشند.

سکونی از امام صادق عليه‌السلام روایت می‌کند که حضرت از پدران خود از امام علی عليه‌السلام روایت کرده که فرمود: «مَا مِن يَومٍ يَمُرُّ عَلَى ابنِ آدَمَ اِلاّ قالَ لَهُ ذلِکَ اليَومُ يَابنَ آدَم اَنا يَومٌ جَديدٌ وَ اَنا عَلَيکَ شَهيدٌ فَقُل فِيَّ خَيراً وَاعمَل فِيَّ خَيراً اَشهَدُ لَکَ بِهِ يَومَ القِيامَةِ فَاِنَّکَ لَن تَرانِی بَعدَهُ اَبَداً»؛ هیچ روزی بر انسان نمی‌گذرد؛ مگر اینکه آن روز به انسان می‌گویند: ای فرزند آدم! من روز تازه و جدیدی هستم و من شاهد و گواه اعمال تو هستم. بنابراین هر عملی که در ظرف من انجام دهی و یا هر گفتاری که می‌خواهی داشته باشی، مراقب باش کردار و گفتارت نیک باشد که روز قیامت گواهی خواهم داد و تو هرگز مرا نخواهی دید؛ پس مبادا این فرصت را ازدست بدهی.[7]

روز قیامت خود انسان علیه خودش شهادت می‌دهد؛ زیرا آثار کفر و معصیت بر او ظاهر است . یکی از بزرگان می فرماید: گند معصیت، کمتر از گند سیر و پیاز نیست؛ کسی که سیر خورده باشد، هرگاه انکار کند و بگوید: من سیر نخورده‌ام، سیر شهادت می‌دهد؛ روز قیامت اعضا و جوارح شهادت می‌دهند که این اعمال را ما کرده‌ایم. معصیت کار رویش سیاه است و پرهیز کار رویش سفید. خلاصه در و دیوار بر اعمال ما شهادت می‌دهند.

یکی از مواقف سخت، عقبه حق‌الناس است. ممکن است، خداوند از حق خود بگذرد؛ ولی از حق‌الناس نمی‌گذرد؛ مگر که صاحب حق راضی شود. حق‌الناس فقط این نیست که مال کسی را خورده باشی یا طلبش را نداده باشی؛ اینکه غیبتش را کرده باشی یا به او افترا بسته باشی و یا به او اهانت نموده باشی، همه حق‌الناس است.

یکی از مواقف، عقبه ولایت است.

در ارشادالقلوب از امیرالمؤمنین عليه‌السلام نقل شده که فرمود: «من علم انّ‌الموت مصدره والقبر مورده و بین یدی‌الله موقفه و جوارحه شهیدة له، طالت حسرته و کثرت عبرته و دامت فکرته»؛[8] کسی که بداند، برگشت او به مرگ است، جایگاه ورودش قبر است، در حضور پروردگار می‌ایستد و اعضای بدنش بر کردارش گواهی می‌دهند، اندوهش طولانی وگریه‌اش فروان و اندیشه و فکرش همیشگی می‌گردد.

منبع: مجالس، آیت‌الله تألهی همدانی رحمه‌الله، ص۱۲۰

• پی نوشت‌ها

۱. سوره عادیات ،آیه ۶-۸
۲. سوره یس، آیه۶۵
۳. سوره فصلت ،آیه۲۱
۴. سوره نور، آیه ۲۴
۵. علل الشرایع،ترجمه ذهنی تهرانی ،ج۲،ص۱۲۱
۶.سوره زلزله ،آیه ۴
۷.بحار النوار،ترجمه موسوی همدانی ،ج۲،ص۱۹۱-۱۹۱
۸.ارشاد القلوب ،ترجمه سید عبدالحسین رضایی،ج۱،ص۱۲۰

کانال هفته‌نامه افق حوزه
در پیام‌رسان‌های
سروش و ایتا
@ofogh_howzah

پرس‌و جو

پاسخ به شبهاتی درباره اصل امتناع تناقض

گفت‌وگو با دکتر فنایی اشکوری

چکیده: معروف است که می‌گویند: قضیه استحاله اجتماع و ارتفاع نقیضین اول‌الاوائل است و همه قضایای دیگر از آن استخراج می‌شوند؛ همان‌گونه که خداوند مبدأ هستی است و همه موجودات از او صادر می‌شوند .این سخن به‌رغم شهرتش نادرست است. قضایا و معارف دیگر از این اصل استخراج نمی‌شوند. هیچ معرفتی درباره جهان هستی از این اصل به‌تنهایی استنتاج نمی‌شود. از این اصل به‌دست نمی‌آید که خدا هست، روح مجرد است، عالم طبیعت چنین است و.... . این اصل در واقع یک اصل صوری و شرط و پشتوانه صدق هر قضیه‌ای است، نه اینکه قضایای دیگر از آن به‌دست می‌آیند.

پاسخ شبهات مطرح‌شده در این متن، حاصل گفت‌وگو با دکتر فنایی اشکوری است که در ادامه می‌خوانید.

• پرسش: معروف است که قضیه امتناع اجتماع و ارتفاع نقیضین بدیهی، بلکه بدیهی‌ترین بدیهیات است؛ اما در این زمینه پرسش‌هایی مطرح است که پذیرش این ادعا را دشوار می‌کند. یکی از این پرسش‌ها این است که شاید اگر ذهن ما به‌گونه‌ای دیگر آفریده می‌شد، ممکن بود فهم ما در آن صورت، متفاوت با نحوه فهم کنونی ما می‌بود و در آن وضعیت، از کجا معلوم است که اجتماع نقیضین را محال می‌دانستیم؟ شاید اینکه اجتماع نقیضین را محال می‌دانیم، مربوط به ساختار کنونی ذهن ماست؟ به چه دلیل این قضیه به‌طور مطلق در هر شرایطی و در هر جهانی صادق است؟ آیا این‌گونه احکام تابع ساختمان ذهن ما هستند، یا آزاد از آنند؟ به چه دلیل؟

• پاسخ

پاسخ نهایی این است که فهم ما نسبت به این‌گونه قضایا، مانند هر قضیه‌ای تابع ساختمان ذهن ماست؛ اما صدق این‌گونه قضایا تابع ساختمان ذهن ما نیست. آنها مستقل از ذهن ما صادق هستند. چه اینکه کسی آنها را درک بکند چه نکند، چه تصدیق بکند و چه انکار کند، آنها در واقع صادقند. به‌علاوه، هر موجود با شعور دیگری که فهم درستی از واقع داشته باشد، این‌گونه قضایا را تصدیق می‌کند.

اما پاسخ تفصیلی نیازمند بیان مقدماتی است.

اول، تفکیک بین علم حضوری و علم حصولی است و بحث فعلی ما در علم حصولی است. در علم حضوری به‌گونه‌ای دیگر باید بحث کرد. در علم حضوری سخن از گزاره نیست.

دوم، گزاره‌ها دو دسته‌اند: بدیهی و نظری. برای تصدیق در بدیهیات نیازی به تفکر و استدلال نیست و صرف تصور موضوع و محمول و نسبت آنها برای حکم کردن کافیست. بدیهی‌ترین بدیهیات اولیات هستند و قضیه استحاله اجتماع نقیضین از اولیات است.

سوم، تفکیک بین گزاره‌های ضروری و گزاره‌های امکانی؛ گزاره‌ها دو دسته‌اند: برخی به‌نحو ضروری هستند و برخی به‌نحو غیرضروری و امکانی. در قضایای ضروری، نسبت محمول به موضوع ضروری است. در این‌گونه مدرکات فهم ترکیبی است و در این قالب، می‌توان آن را بیان کرد: الف، ب است و محال است که الف، ب نباشد. گزاره‌های تحلیلی و منطقی و ریاضی ضروری هستند.

گزاره‌های امکانی: قضایایی هستند که نسبت محمول به موضوع، امکانی است و فهم ترکیبی نیست. می‌گوییم الف، ب است؛ اما محال نیست که الف، ب نباشد. تمام قضایای حسی و تجربی امکانی هستند.

باید توجه داشت که بدیهی و نظری غیر از ضروری و امکانی است.

چهارم، بین فهم و صدق یک گزاره فرق است. فهم یک گزاره تابع ساختار ادراکی و ذهنی ماست؛ اما صدق و کذب، مستقل از ساختار ذهن است و مربوط به مطابقت و عدم مطابقت گزاره با واقع و نفس‌الامر است.

در گزاره‌های ضروری، حکم تابع ساختمان ذهن نیست. مانند «اجتماع نقیضین محال است» و «کل بزرگتر از جزء است». واقع نمی‌تواند خلاف این باشد و فهم ما در این‌گونه قضایا خطاناپذیر است.

در گزاره‌های امکانی، ادراک می‌تواند تابع ساختمان ذهن باشد؛ مانند «طلا زرد است»، یا «برگ درخت کاج سبز است». ممکن است، اگر ما طور دیگری آفریده می‌شدیم، به‌گونه دیگر می‌دیدیم. همچنین ممکن است، واقع این‌گونه نباشد و ما در این ادراک برخطا باشیم؛ البته معنای این سخن این نیست که هیچ قضیه امکانی مطابق با واقع نیست. بسیاری از قضایای امکانی صادق و مطابق با واقع هستند؛ اما خلافشان عقلاً محال نیست. صدق این‌گونه قضایای امکانی هم، تابع ساختار ذهن نیست؛ بلکه ملاک صدقش، مطابقت با واقع است؛ اما بخشی از قضایای امکانی هستند که ساختار ذهن آنها را بر ما تحمیل می‌کند و ممکن است، ادراکی که نسبت به آنها داریم، مطابق با واقع نباشد. مانند اینکه ما از فاصله دور اجسام را کوچکتر از آنکه در واقع هستند، می‌بینیم.

• نتیجه

استحاله اجتماع نقیضین بدیهی است؛ یعنی تصدیقش نیازمند به تفکر و کسب نیست.

ضروری است؛ یعنی ترکیبی است و خلافش محالش است.

اولی است؛ یعنی قابل استدلال و مبتنی بر چیزی نیست.

بر همین اساس، این قضیه و قضایای مانند آن، به‌طور مطلق، نامشروط، ازلی و ابدی صادق هستند.

* * *

• پرسش: آیا ممکن نیست، جهانی را فرض کرد که ذهن ما به‌گونه دیگری آفریده شود و این قضیه را تصدیق نکند؟

• پاسخ: بله، می‌توان فرض کرد، ذهن ما به‌گونه‌ای آفریده شود که قضایای ضروری را منکر شود؛ مثلاً فکر کند، اجتماع نقیضین محال نیست و کل از جزء بزرگتر نیست. می‌توان فرض کرد، ذهن این‌گونه آفریده شود؛ اما در آن صورت، آن ذهن مختل است و ادراکش نامعتبر؛ چون منکر ضروری است. در همین جهان موجود، سنگ‌ها و حیوانات این گزاره‌ها را تصدیق نمی‌کنند؛ چنانکه برخی انسان‌ها نیز ممکن است، تصدیق نکنند یا در صحت آنها شک کنند و یا اساساً آنها را انکار کنند. می‌توان فرض کرد، ذهنی این گزاره‌ها را تصدیق نکند؛ اما تصدیق نکردن آن، ضرری به صدق آن نمی‌زند. نمی‌توان جهان ممکنی را فرض کرد که این قضیه در آن صادق نباشد؛ چون صدق این قضیه بدیهی و ضروری است و امکان خطا ندارد.

آیا ممکن نیست کسی در صدق این قضیه شک کند؟

بله، ممکن است. اما در آن صورت، راه علم به روی آن شخص بسته است و با او نمی‌توان بحث کرد؛ چون بحث با او نیازمند به داشتن قضایایی است، بدیهی‌تر از قضیه امتناع اجتماع نقیضین و چنین قضایایی وجود ندارد. به‌عبارت دیگر هر بیان استدلالی مبتنی بر پذیرش این اصل است و با انکار این اصل یا شک در آن راه هرگونه بحث منطقی مسدود می‌شود. در این‌گونه موارد باید سکوت کرد؛ البته می‌توان با روشی تربیتی و روان‌درمان‌گرانه و نه منطقی و با آگاه کردن و توجه دادن شخص به دانسته‌های بدیهی و وجدانیش به او کمک کرد که به تصدیق به این قضیه و مانند آن برسد.

این‌گونه تشکیک‌ها در واقع به شک در اصل امکان شناخت برمی‌گردد. شک در این‌گونه موارد ریشه در عدم تصور صحیح مسئله دارد. اگر شخص به‌معنای این گزاره توجه کند، هرگز نمی‌تواند در آن شک کند.

اگر کسی معنای کل و جزء را به‌درستی درک کند، نمی‌تواند در این قضیه که «کل بزرگتر از جزء است»، شک کند؛ چنانکه هیچ جهان ممکنی را نمی‌توان فرض کرد که در آن جزء بزرگتر از کل باشد. ذهن در آنجا که معرفت صحیحی دارد، کاشف است، نه جاعل. کشفش در مواردی به‌نحو ضروری و مطلق است و امکان خطا و استثنا ندارد. گاهی به‌نحو امکان است که در آن امکان خطا و اختلاف وجود دارد؛ مثلاً در جهانی که ما زندگی می‌کنیم، انسان‌ها کمتر از هزار سال عمر می‌کنند؛ اما ممکن است جهانی را فرض کنیم که انسان‌ها بیش از هزار سال عمر کنند.

* * *

• اشکال: برخی می‌گویند اجتماع نقیضین در مرحله ادراک عقلی محال است؛ اما در مافوق عقل اجتماع نقیضین اصلاً مطرح نیست و موضوعیت ندارد؛ چون در آن عرصه غیروجود چیزی نیست.

• پاسخ: در هیچ عرصه‌ای غیروجود چیزی نیست. طبق اصالت وجود، همه جا ما با وجود سروکارداریم و غیر وجود توهم است. اجتماع نقیضین به وجود ربطی ندارد. اجتماع نقیضین حکمی منطقی و معرفت‌شناختی در باره دوگزاره یا به‌عبارت دیگر درباره یک گزاره و نفی آن است. عالم بالا و پایین، یا عالم عقل و فوق عقل در این قضیه تفاوتی ندارند. معادل هستی‌شناختی این گزاره این است که وجود و عدم طارد یکدیگرند و با هم جمع نمی‌شوند.

البته باید توجه داشت، چنانکه در منطق گفته می‌شود، وقتی سخن از تناقض می‌گوییم، با لحاظ همه جهات وحدت است. دو گزاره که از همه جهات با هم وحدت دارند و فقط در ایجاب و سلب، با یکدیگر اختلاف دارند، متناقض هستند؛ مانند: «الف، ب است» و «چنین نیست که الف، ب است».

البته می‌دانیم که در منطق گفته‌اند: در سُوَر هم، دو قضیه متناقض با هم اختلاف دارند و لذا نقیض موجبه کلیه، سالبه جزئیه و نقیض موجبه جزئیه، سالبه کلیه است.

معروف است که متناقضین در هشت جهت باید وحدت داشته باشند و برخی وحدت حمل را افزوده‌اند و البته این حصر استقرائی است، نه عقلی و جهات وحدت می‌تواند، بیش از این باشد.

* * *

• پرسش: برخی از بزرگان عرفا و برخی از معاصران می‌گویند: بعضی مسائل در دنیا و عالم طبیعت محال عقلی است؛ ولی در برزخ یا عالم خیال محال عقلی نیست. والتر استیس می‌گوید: در عالم کثرت و طبیعت، اجتماع نقیضین محال است؛ اما در عالم وحدت که عالم تجربه عرفانی است، اجتماع نقیضین محال نیست.

• پاسخ: اجتماع نقیضین منطقاً محال است و ربطی به عوالم ندارد و سخن بزرگان، امر محال را ممکن نمی‌کند. گزاره اولی مثل اجتماع نقیضین راجع به جهان خاصی نیست و از قوانین طبیعت سخن نمی‌گوید تا گفته شود، در ورای طبیعت ممکن است، صدق نکند. در قضیه اجتماع نقیضین از الف و لا الف سخن می‌گوییم که نسبتش با همه جهان‌های موجود و مفروض یکسان است. سخن درباره دو گزاره است و به جا و مکان ربطی ندارد. اجتماع و ارتفاع یک قضیه و نقیضش محال است.

اجتماع نقیضین مربوط به عوالم نیست، مربوط به گزاره‌هاست. اگر اجتماع نقیصین در عوالم بالا محال نباشد، معنایش این است که درباره عالم غیب هم می‌توانیم بگوییم: هم «عالم غیب هست»، صادق است و هم «عالم غیب نیست» و در عین حال هردو کاذب هستند. نقیضین دو گزاره‌ای هستند که صدق یکی، مستلزم کذب دیگری و بالعکس است. هر دو نمی‌توانند صادق باشند و هر دو نمی‌توانند کاذب باشند. اگر دو قضیه چنین نباشند، یعنی دو قضیه داشته باشیم که هردو صادق یا هردو کاذب باشند، در آن صورت آنها نقیضین نیستند؛ نه اینکه نقیضین هستند؛ اما اجتماع و ارتفاعشان محال نیست. نقیضین طارد و نافی یکدیگرند. کسی که می‌گوید: در عرفان و عوالم بالا جمیع نقیضین ممکن است، به این نکات توجه ندارد.

اصل امتناع اجتماع و ارتفاع نقیضین می‌گوید: یک قضیه و نقیضش نمی‌توانند هر دو صادق باشند و نمی‌توانند هردو کاذب باشند؛ بلکه یکی صادق و دیگری کاذب است. حال اگر اجتماع نقیضین در عوالم الهی یا در هر عالم ممکنی محال نباشد، معنایش این است که یک قضیه و نقیضش می‌توانند، هردو صادق باشند و همین‌طور یک قضیه و نقیضش می‌توانند هردو کاذب باشند؛ یعنی در آن صورت باید بتوان گفت:

«عالم غیب موجود است»، صادق است.
« عالم غیب موجود نیست»، صادق است.
«عالم غیب موجود است»، کاذب است.
« عالم غیب موجود نیست»، کاذب است.

آیا تفوه به چنین چیزی معنا دارد!؟

• دو نکته

نکته اول: قضیه «کل بزرگ‌تر از جزء است»، در عرض قضیه استحاله اجتماع نقیضین و اصل هوهویت نیست. بدیهی بودن صدق این قضیه و کذب نقیضش، برای این است که از کذبش اجتماع نقیضین و سلب هوهویت لازم می‌آید؛ زیرا لازمه اینکه کل بزرگتر از جزء نباشد، این است که کل، کل نباشد و جزء، جزء نباشد. کلی که بزرگتر از جزء نباشد، کل نیست و جزئی که کوچک‌تر از کل نباشد، جزء نیست.

نکته دوم: معروف است که می‌گویند: قضیه استحاله اجتماع و ارتفاع نقیضین اول الاوائل است و همه قضایای دیگر از آن استخراج می‌شوند؛ همان‌گونه که خداوند مبدأ هستی است و همه موجودات از او صادر می‌شوند.

این سخن به‌رغم شهرتش نادرست است. قضایا و معارف دیگر، از این اصل استخراج نمی‌شوند. هیچ معرفتی درباره جهان هستی از این اصل به‌تنهایی استنتاج نمی‌شود. از این اصل به‌دست نمی‌آید که خدا هست، روح مجرد است، عالم طبیعت چنین است و....؛ این اصل در واقع یک اصل صوری است و شرط و پشتوانه صدق هر قضیه‌ای است، نه اینکه قضایای دیگر از آن به‌دست می‌آیند. این اصل می‌گوید: یک قضیه و نقیضش هردو نمی‌توانند صادق باشند و هر دو نمی‌توانند کاذب باشند؛ اما کدام قضیه صادق و کدام قضیه کاذب است، این اصل چیزی نمی‌تواند بگوید.

نکته سوم، هر تقابلی تناقض نیست. ضدین، متضایفین و عدم و ملکه هم از اقسام تقابلند؛ اما متناقض نیستند. مثلاً نقیضین غیر از ضدین است. آنچه بدیهی اولی است، امتناع اجتماع و ارتفاع نقیضین است، نه ضدین. ضدین در یک اصطلاح، وصف دو واقعیت و عین خارجی است، نه دو گزاره؛ مثلاً گفته می‌شود: سیاهی و سفیدی، سردی و گرمی و مانند آن، ضدین هستند و با هم از یک جهت در یک امر جمع نمی‌شوند؛ اما می‌توانند رفع شوند؛ یعنی چیزی نه سیاه باشد نه سفید و نه سرد باشد و نه گرم. اول و آخر و همین‌طور ظاهر و باطن مقابل هم قرار دارند؛ اما متناقض نیستند. آنها در نامتناهی قابل جمع هستند. از این رو خداوند هم اول است و هم آخر، هم ظاهر است و هم باطن. تضادی که در منطق درباره گزاره به‌کار می‌رود هم، غیر از تناقض است. دو قضیه متضاد نمی‌توانند هردو صادق باشند؛ اما می‌توانند هردو کاذب باشند؛ مانند: «هر حیوانی خندان است» و «هیچ حیوانی خندان نیست» که هردو کاذبند و قضیه «بعضی از حیوانات خندان هستند»، صادق است.

درباره تناقض‌نماهای عرفانی و نقد تفصیلی دیدگاه والتر استیس در این زمینه، در کتاب زیر بحث شده است:

محمد فنائی اشکوری، درآمدی بر فلسفه عرفان، فصل ششم